



سیاسی اقتصادی اجتماعی فرهنگی تصویر آرشیو پیوندها

جس "فریاد میدارد که بریندید محلها"

برگ سبز < سیاسی

تاریخ انتشار: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۰، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر
اسناد کنفرانس برلین؛ لایحه دفاع از اتهامات

حسن یوسفی اشکوری

بخش عمده بازجویی‌ها که مواردی از آنها در کیفرخواست هم آمده مصادق کامل تفتیش عقاید بوده است.

اسناد کنفرانس برلین- لایحه دفاع از اتهامات کیفرخواست

بسمه تعالی

پاسخ به اتهام اول

[1]

توهین به مقدسات و انکار ضروریات و مسلمات دین مبین اسلام و احکام جاودانه قرآن از طریق ایراد سخنانی بر علیه حجاب اسلامی و قوانین جزائی اسلام و قرآن و همچنین با رادیو های بیگانه و انکار جاودانگی اسلام و قرآن (موضوع اول القول فی الارتداد تحریر الوسیله حضرت امام و ماده 513 قانون تعزیرات)

ماده 513 مورد استناد [کیفرخواست] این است. «هر کس به مقدسات اسلام یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه طاهرین یا حضرت صدیقه طاهره اهانت نماید اگر مشمول حکم سبّ التّبی باشد اعدام میشود و در غیر این صورت به حبس از یک سال تا 5 سال محکوم خواهد شد».

ماده 513 قطعا شامل حال بنده نخواهد شد چرا که بنده تاکنون در گفتار و نوشتار نه تعوذ بالله به پیامبر اسلام و با پیامبران دیگر و یا ائمه طاهرین و یا حضرت فاطمه سب کرده ام و نه خدای نخواستگرم توهین روا داشته ام.

اما احتمالا به خاطر ابراز یک نظریه در باب احکام اجتماع اسلام از سوی اینجانب در کنفداس برلین و برخی جاهای دیگر مقوله ارتداد یا استناد به ماده 513 مطرح شده است. هر چند در این باب به تفصیل در بازجوییها (شفایابی و کتبی) صحبت کرده و توضیح داده ام و اکنون در محضر دادگاه توضیح خواهم داد تا انشاءالله قاضی محترم بیشتر توجه کند.

نکته مهمی را که باید پیش از ورود به موضوع اصلی بدان اشاره کنم، این است که تنظیم کنندگان کیفرخواست احتمالا صورت مسئله را درست دریافت نکرده و موضوع بحث را دگرگونه کرده اند. بحثی که بنده طرح کرده‌ام یک بحث متدولوزیک و یا مینابی برای چگونگی برخورد با احکام اجتماعی اسلام است و لذا یک بحث کاملا بیرون دینی است نه یک بحث درون دینی و بخصوص فقهی و لذا چنان که روشن خواهد شد من هرگز از موضع فقه و فقیه سخن نگفتم و حتی هیچ نظر اثباتی یا نفی هم در باره هیچ یک از احکام اجتماعی اظهار نکرده‌ام و لذا انتساب انکار ضروری دین یا مسلمات اسلام و قرآن کاملا نادرست و نا موجه است و میتوانم بگویم تهمت و افتراست.

آنچه بنده ادعا کرده‌ام این است که میتوان اسلام را به مثابه یک مکتب جامع دانست که دارای سه قسمت مشخص است: جهان بینی (یا اصول عقاید)، سیستم ارزشها (بایدها و نبایدهایی که به یک تعبیر ایدئولوژی گفته میشود) و از جهان بینی استخراج میشود) و احکام عملی. اصول جهان بینی و عقاید به مقتضای ذات و طبیعت خود ثابت و جاودانهاست و لذا زمانی و مکانی نیستند. به اصطلاح امروز گزارههایی هستند که صدق و کذب بردار هستند اما نسبی نیستند. یعنی فیالمثل اگر خدا هست، همیشه هست، و اگر نیست، هیچوقت نیست. سیستم ارزشها نیز همین حکم را دارند. یعنی فیالمثل اگر عدالت و راستگویی و امانت داری و احسان خویند برای همیشه خویند و قابل اجرا. اما احکام عملی نیز دو گونه است: احکام عبادی و احکام اجتماعی یا [به تعبیر سنتی و فقهی] معاملات. احکام عبادی که عمدتا جهت فردی و اخلاقی و تربیتی دارند، نیز جاودانهاست برای این که موضوع و فلسفه آن تابع زمان و مکان نیست. اما تمامی بحث بر سر اجتماعیات یا قوانین و مقرراتی است که در تنظیم روابط جمعی آدمیان به کار می-آیند. مانند شکل و نهاد و سازمان حکومت و ساز و کارهای آن و وظایف حکومتگران و حکومت شوندهگان. نوع رابطه دولت و ملت. مقررات جزائی برای جلوگیری از تجاوز و حمایت از ستمدیده و اجرای عدالت. قوانین مربوط به خانواده و زن. حجاب و نوع پوشش. نقش زن در جامعه (زمامداری زن یا قضاوت زن و امثال آن ها).

مدعای بنده این است که اجتماعیات (یعنی آنچه که برای اداره امور روزمره جامعه است) ذاتا و ابتداء تغییر پذیرند و این که امر بدیهی است چرا که قطعا جوامع پیوسته در حال تغییر و تحولند و هر روز حادثه تازه و مسئله نو و نیاز جدید مطرح است و لذا مسائل مستحدثه راه حل تازه میطلبد. آیا کسی میتواند انکار کند که مقتضیات زمانها متفاوت است؟ آیا کسی می تواند منکر شود ممکن است موضوعات تغییر کنند یا ممکن است فلسفه وجودی احکام متفاوت شود و در هر زمان راه حلی مناسب طلب کند؟ اگر پاسخ این پرسشها منفی است میرسیم آیا میتوان دین را از آن مستثنی کرد؟ و اگر پاسخ مثبت است چرا؟ البته اگر اشعری مسلک باشیم پاسخ روشن است. خواهیم گفت احکام دارای مصالح و مفاسد ذاتی نیستند و چون خداوند فرموده است عدل خوب است ما هم میگوئیم عدل خوب است و ظلم بد است. اما ما شیعه هستیم و چنان که در مباحث کلامی بزرگان ما

مطالب مرتبط

ایران کهن سرزمین جشن ها و شادی ها - حسن

یوسفی اشکوری

نسبت استبداد و خشونت با جنبش های اصلاحی -

حسن یوسفی اشکوری

افسانه «تراژدی پروتستانتیسم اسلامی» - حسن

یوسفی اشکوری

آخرین خاطره در آخرین دیدار - حسن یوسفی اشکوری

نه! این دیگر خدای من نیست! - حسن یوسفی اشکوری

• بیشتر بخوانید >

نظرسنجی

مهمترین واقعه سال ۹۳ به نظر شما چیست؟

 عدم تحقق وعده رییس جمهور در مورد رهبران جنبش سبز

 تمدید مذاکرات هسته ای

 انتخاب محمد یزدی بعنوان رییس مجلس خبرگان

 نامه ۴۷ سناتور امریکایی به رهبر ایران

 ممنوع الاسمی محمد خاتمی در رسانه های ایران

Vote

View Results

گزارش

نگاهی به موفقیت رییس مجمع تشخیص مصلحت؛ سال بد هاشمی - نیلوفر زارع

شمارش معکوس برای توافق؛ چاقوی تندروها کند می‌شود - نادر مرزبان

سکوت در قبال حمله به مطهری؛ باز گذاشتن میدان برای لباس شخصی‌ها - مهدی تاجیک

ریاست محمد یزدی؛ دو قطبی در مجلس خبرگان - آیدا فجر

دولت روحانی و مطالبات زنان؛ وعدههایی که برآورده نشد - نیلوفر زارع

سفر روحانی به قم؛ بهبود رابطه با مراجع - آیدا فجر

یمن میان ایران و عربستان تقسیم می‌شود؟ - فرهنگد علیپور

ریاست خبرگان آینده؛ مقامی که شاید این بار نمادین نباشد - **آیفا فجر**
 معناهای سیاسی فیلتر سایت جماران - **نادر مرزبان**
 خرید شب عید؛ سنجشی برای قدرت مالی مردم -
فیروزه رمضانزاده

• بیشتر بخوانید

آمد است ما میگوئیم چون عدل خوب است خداوند بدان امر فرموده است. شهید مطهری در کتاب مبانی اقتصاد اسلامی به خوبی این بحث را مطرح کرده است.

عرض بنده این است که در حوزه بحث روش شناسی (نه فقهی) احکام اجتماعی اسلام ذاتا تغییر پذیرند. چند دلیل آن از این قرار است:

- 1- متابعت حکم از موضوع. که یک اصل عقلایی و اصولی است.
- 2- متابعت حکم از فلسفه حکم.
- 3- امضای بودن اکثریت احکام اجتماعی اسلام.

معنای اصل و قاعده اول این است که اگر موضوع تغییر کرد حکم نیز تغییر میکند. مثالهای فقهی قدیمی نمک شدن سگ در نمکزار یا تبدیل شراب به سرکه است. مثال جدید آن نظریه شهید مطهری است که در باره سرمایه داری و یا مالکیت بر ماشین اظهار کرده اند که اگر نظریه ایشان را قبول کنیم بخش عمده ابواب فقهی ما در ارتباط با سرمایه داری و یا مالکیت دچار تغییر و تحول اساسی میشود و یا اساسا بلا موضوع میشوند. از میان احکام قرآنی میتوان به پدیده برده داری و احکام متعدد آن در قرآن و فقه اشاره کرد که با الغای برده داری بلاموضوع شده است.

اما در مورد دوم یعنی متابعت حکم از فلسفه حکم، میتوان فتاوی امام در مورد مشارکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی و یا قضاوت زن و یا حلیت موسیقی و شطرنج و یا نا مشروع اعلام کردن سلطنت بهوسیله ایشان اشاره کرد. از میان احکام قرآنی میتوان به حقوق زنان اشاره کرد که اکنون در جمهوری اسلامی و قانون اساسی ما اجرا نمیشود چرا که همه در برابر قانون اساسی مساوی اند. همین مساوات در عصر مشروطیت منشاء اختلافات بسیار شد که همه میدانیم و دو طرف همدیگر را ضد اسلام و خدا معرفی کردند.

اما در مورد سوم. فقط یک پرسش را مطرح کردم و گفتم این که حضرت رسول بسیاری قوانین و مقررات روزگار خود را عینا و یا با تصریها و اضافات شکلی اما با تغییر محتوایی از شرک به توحید پذیرفتند به معنای این نیست که اگر در همان روز در سرزمین دیگر (مانند آن یا تیسفون یا روم) بود همین برخورد با مقررات جاری آن جاها میکرد؟ و یا اگر پیامبر در زمان ما بود با تحولات جدید و قوانین و مقررات دنیای امروز همین گونه برخورد نمیکرد؟ این یک پرسش است و پاسخ درست و منطقی میطلبد.

تا این جا اصل مدعا است و تا حدودی مستدل. اما این که این مدعیات و استدلالها درست است یا نادرست، میتوان بحث کرد. شما میتوانید مخالف باشید یا موافق. ولی پرسش اساسی این است که صرف طرح این بحث گناه و ممنوع و ارتداد آور است؟ روشن است که بحث فقط یک روش برخورد با احکام اجتماعی است نه بحث درباره تک تک احکام اجتماعی. اما این که امروز کدامیک از موضوعات تغییر کرده اند تا حکم تازه بطلد در صلاحیت متخصان یعنی مجتهدان آگاه به زمان و موضوع شناس است و این که کدام یک از احکام را میتوان اجرا کرد یا نکرد بر عهده حکومت و مدیران کشور است.

به هر حال مسئله «اسلام و مقتضیات زمان» یا انطباق اسلام با شرایط متحول روز یکی از مهمترین و پر مناقشترین بحث در طول صد سال اخیر بوده است. در همین ارتباط مسائلی چون قوانین ثابت و قوانین متغیر بهوسیله نائینی در تنبیهالامه و بعدها علامه طباطبایی، مطهری، شریعتی و دیگران مطرح شد. در جمهوری اسلامی هم مسائلی چون طرح عنصر مصلحت نظام در قانونگذاری و مدیریت کشور بهوسیله امام، که بعدها به صورت نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانونگذاری و مدیریت کشور در آمد، و یا نقش زمان و مکان در اجتهاد و حکم حکومتی و مهمتر از همه طرح مسئله ولایت مطلقه فقیه، که حتی میتوان در صورت ضرورت احکام اولیه را موقتا لغو کند، این ها همه پاسخی است برای گشودن معضل احکام اجتماعی و چگونگی اجرای آن.

بنابراین من در واقع حرف تازه و بدعت آمیزی نزده ام.

اما جدای از این مسائل کلی که نظری است و علمی، عقیده شخصی بنده این است که هیچ یک از احکام اجتماعی اسلام مانند قوانین جزائی یا مدنی تغییر نکرده اند و با توجه به شرایط منظور شده و البته با صلاحدید کارشناسان حکومت لازم الاجرایند. در مورد حجاب اسلامی، که تأکید خاصی روی آن شده است بنده عقیده به وجوب حجاب دارم و در کتاب «باز خوانی قصه خلقت» به صراحت از آن یاد کرده ام و حدود هشت صفحه در فلسفه پوشش برای زن بحث کردم.[2] اما یک نظر خاص دارم و آن این که حجاب از نظر عملی (نه اعتقادی) اختیاری است یعنی این واجب مانند برخی واجبات دیگر را نمیتوان به زور تحمیل کرد. تنها اظهار نظر صریح من همین یکی است. حتی آیه الله طالقانی نیز همین عقیده را داشت.[3]

بنابر این روشن شد که من هیچ یک از احکام مسلم دین را انکار نکرده ام فقط بحثی با پرسشهایی را مطرح کرده ام و چنین نسبیتی به من خلاف واقع و تهمت است. بهویژه که تنظیم کنندگان کیفر خواست به اشتباه یا به عمد ادعا کرده اند که با احکام قرآن به کلی مخالفت کرده ام و یا جاودانگی احکام اسلام و قرآن را انکار کرده ام که درست نیست چرا که اولاً موضوع بحث من فقط احکام اجتماعی بوده نه تمام دین و قرآن و احکام آن و ثانياً شخصاً تا این لحظه هیچ یک از احکام قرآنی یا فقهی استنباط شده از ادله قطعی را انکار نکرده بلکه به حقانیت آنها ایمان و اعتقاد دارم و مدعی حتی یک نمونه و سند نمیتواند ارائه بدهد که من حکمی را انکار کرده ام. در واقع حوزه بحث خلط شده و مدعی بر اساس یک سلسله مدعیات بنده نتایجی گرفته اند که خلاف است و بنده شدیداً آنها را انکار میکنم. بنده به حقانیت و جامعیت و جاودانگی اسلام اعتقاد راسخ دارم و در طول سی سال گویندگی و نویسندگی بارها در این باب صحبت کرده ام. هر چند که در باره تمامی این مفاهیم تفاسیر مختلف وجود دارد. آخرین نکته این که به هر حال حرفهای بنده یک بحث علمی و نظری است و همان گونه که مقام محترم رهبری چندین بار فرمودند با تکفیر و تفسیق و برخورد فیزیکی و زندان و مجازات نمیتوان انحرافات فکری در میان کرد. اندیشه را باید با اندیشه پاسخ داد. تجربه نیز نشان داده است زندان و تحمیل و مجازات افراد را در فکرشان استوارتر میکند.

پاسخ به اتهام دوم

«افساد فیالارض و اقدام علیه امنیت کشور از طریق شرکت و سردمداری جمعیتی که مبارزه و شعار تغییر نظام دینی فعالیت نموده و شرکت در کنفرانس خفت بار برلین و ایراد سخنرانیهای ضد نظام و شرکت در جلسه سازمان فدائیان خلق (شاخه اکثریت) در برلین و اقدامات مشابه دیگر در خارج از کشور (موضوع مواد 186 و 498 از قانون مجازات اسلامی)»

ماده 186 قانون مجازات اسلامی مقرر میدارد: «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضاء و هواداران آن که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را میدانند به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند مجازاتند اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند».

ماده 498 قانون مجازات اسلامی مقرر میدارد: «هر کس با هر مرامی، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی بیش از 2 نفر در داخل یا خارج از کشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نماید که هدف آن بر هم زدن امنیت کشور باشد و محارب شناخته نشود به حبس از 2 تا 10 سال محکوم میشود».

استناد به این دو ماده قانونی در باره اینجانب و سخنرانیهایم در کنفرانس برلین جای شگفتی است.

مطابق این اسناد اینجانب محارب و مفسد فیالارض شمردهام، چرا و دلایل آن چیست؟
 دو ماده مذکور مربوط به گروههایی است که با هدف براندازی نظام و با منشی مسلحانه تشکیل می شوند. آیا بنده جمعیتی با این هدف و منشی تشکیل دادهام؟ مستندات آن کدام است؟ بنده اساسا عضو هیچ گروه سیاسی(اعم از برانداز یا غیر برانداز، قانونی یا غیر قانونی) نیستم. شگفت این که بنده را سردمدار جمعیتی دانستند که «با شعار تغییر نظام دینی فعالیت نموده» است. نمایان این کدام جمعیت است که من از آن خبر ندارم. اگر منظور از این جمعیت 17 نفری هستند که از ایران در کنفرانس برلین شرکت کرده اند، آن هم با رهبری این جانب، به شوخی بیشتر شباهت دارد تا ادعای جدی یک مقام قضائی و انعکاس آن در یک کیفرخواست رسمی. چنان که تمامی سخنرانان برلین بارها گفتهاند بنده هم در خاطرات سفر نوشتهام و چاپ شده و در بازجوییها پیوسته یادآوری کردهام، بنیاد هانریش بل از افراد به صفت فردی برای شرکت در سخنرانی دعوت کرده بود و بنده هم در این مورد جز با آقای مهندس سبحانی با کس دیگر مشورت نکردم و حتی تا آخرین لحظه اسامی تمامی افراد [مدعو] را نمیدانستم. وانگهی بنده شماری از این اشخاص را برای اولین بار از نزدیک دیدم (آقایان: دولنابادی، سپانلو، کردوانی، پهلوان، رئیس دانا و خانمها: کار، لاهیجی، روانی پور و جملیه کدیور). ما هیچ گونه تماسی با هم نداشتیم. آن وقت چگونه ممکن است این افراد جمعیت تشکیل داده باشند؟ بعد از کجا اثبات شده است که این جمعیت موهوم و خیالی قصد تغییر نظام را داشته است؟ به چه دلیل بنده سردمدار این جمعیت بودهام؟ چه کسانی مرا به این عنوان انتخاب کرده-اند؟ آیا خود آنها قبول دارند؟

از همه مهمتر اگر شرکت ما هفده نفر کار گروهی و تشکیلاتی بوده و بنده سردمدار و متهم اصلی هستم، [باید دیگر متهمان در دادگاه ویژه روحانیت محاکمه شوند] زیرا برابر ماده 31 آئین نامه دادرسی و دادگاههای ویژه روحانیت، که مقرر است «اتهامات شرکاء، معاونین و مرتبطن متهم روحانی در دادرسی و دادگاه ویژه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت» و ماده 56 قانون آئین دادرسی محاکم عمومی و انقلاب و ماده 198 آئین دادرسی کیفری مقرر است «شرکاء و معاونین مجرم در محکمه محاکمه میشوند که صلاحیت حکم در باره مجرم اصلی را دارد»؛ در نتیجه روشن است که طبق مدعای شما همه آقایان و خانمهای متهم در شعبه سوم دادگاه انقلاب اسلامی تهران نیز باید در دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت محاکمه شوند. به هرحال اتهام تشکیل جمعیتی با هدف تغییر نظام دینی بهوسیله اینجانب دروغ و اتهام و افترا محض است و شایسته پیگیری قضائی است.

اما شرکت در جلسه سازمان فدائیان خلق (شاخه اکثریت) چنان که در بازجوییهای مقدماتی هم گفته ام تهمت و کذب محض است. ماجرا از این قرار بود که گفته شد قرار است در یک جلسهای که عدهای از ایرانیان تشکیل داده اند و در سالن شهرداری برلین برگزار میشود، شرکت کنیم و در یک میزگرد به پرسشها پاسخ بدهیم. کسانی که در آنجا شرکت کردند عبارت بودند از بنده، کاظم کردوانی، چنگیز پهلوان، علوی تبار، جلالی پور و مهندس سبحانی. سه نفر از ایرانیان خارج از کشور بودند که من فقط یکی از آنها را به نام میشناختم آقای بابک امیر خسروی و در آن جا اولین بار ایشان را دیدم. دو نفر دیگر را نمی شناسم و حالا نیز نامشان را به یاد ندارم ولی پس از جلسه گفته شد یکی از آن دو عضو فدائیان اکثریت بوده است.

نمیدانم آیا اسناد به دو ماده قانونی مذکور [به دلیل شرکت در] همین جلسه یا فدائیان خلق است؟ اگر منظور از شرکت در این جلسه باشد، که اولاً روشن است این یک جلسه سخنرانی بوده و مصداق تشکیل جمعیت نیست و اگر منظور فدائیان اکثریت باشد، که باید گفت ما به دعوت آن گروه در جلسه شرکت نکردیم (و حد اقل بنده از آن اطلاعی نداشتیم)، وانگهی همه میدانند که فدائیان اکثریت هیچ وقت برخورد مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی نداشته اند که مشمول ماده 186 استنادی باشند. به هر حال بنده نه عضو فدائیان خلق هستم نه طرفدار و نه مرتبط با آنها، چه در داخل و چه در خارج از کشور. نشریه کار چند بار تقاضای مصاحبه کرد نپذیرفتم. [4]

اما اصل ماجرا که شرکت در کنفرانس برلین و ایراد چند سخنرانی در آن است و ظاهراً به این بهانه بنده در این جا محاکمه میشود، بیان تمامی ماجرا ملال آور است و تکراری و خلاصه میکنم. شاید آذر یا دی ماه سال 78 بود که تلفن رنگ زد و گوشی را برداشتم و چون دیدم به انگلیسی حرف می زند گوشی را به پسر دمادم و صحبت کرد. ایشان گفت شخصی به نام توماس هارتمن از آلمان بود و گفت میخواهیم از جبهه الاسلام اشکوری برای شرکت در یک کنفرانس در باره مسائل ایران دعوت کنیم شماره فاکس بدهید تا دعوتنامه بفرستیم. چون آن موقع خودمان فاکس نداشتیم شماره فاکس مجله ایران فردا را دادم. چند روز بعد نامه دعوت و بروشور مختصری در باره کنفرانس رسید و تقاضا شده بود تا حد اکثر پنج روز پاسخ بدهم. بنده هم با توجه به اهداف کنفرانس و ترکیب شرکت کنندگان مفید تشخیص دادم که شرکت کنم و لذا موافقت خود را اعلام کردم. اواسط بهمن ماه آقای هارتمن به تهران آمد و با تمامی مهمانان دیدار کرد و در باره کنفرانس و چگونگی انجام آن صحبت کرد. بنده ایشان را در دفتر آقای مهندس سبحانی دیدم که همراه آقای مهدی جعفری، از ایرانیان مقیم آلمان و عضو حزب سبزها (البته بعدها در آلمان به من گفت) و آقای خلیل رستمخانی به عنوان مترجم بود.

طبق گفته آقای هارتمن کنفرانس میخواست اوضاع ایران و پیشرفت اصلاحات را از زبان روشنفکران و سخنگویان جریانهای مختلف فکری و سیاسی ایران به آلمان منتقل کند و ایرانیان را و مخصوصاً آلمانیها را با واقعههای جاری ایران آشنا کند و در نهایت به بهبود روابط ایران و آلمان کمک کند. [5]

برای بنده هم مطلوب بود که در حد خود به این هدف کمک کنم. بهویژه از بنده آقای دکتر سروش دعوت شده بود که تحت عنوان «اسلام اصلاح طلب و جامعه درون» صحبت کنیم. هر چند در آخر کار ایشان نپذیرفت و به جای ایشان آقای جلالی پور شرکت کرد. به هر حال ویرا گرفتیم و رفتیم. قطعا مقامات سیاسی و امنیتی هم نمیتوانستند بیاطلاع باشند. حتی تصور این بود که با هماهنگی وزارت خارجه ایران است. [پیش از رفتن ما به آلمان] در روزنامهها هم خبر برگزاری کنفرانس نوشته شد. کسی هم به ما نگفت که نروید که اگر مقامات رسمی میخواستند ما را منع می شدند قطعاً نمیرفتیم. به هرحال رفتیم و آن ماجرا پیش آمد که همه میدانند. 100 نفر اوپایش از حزب کمونیست کارگری و احتمالاً گروههای فاسد دیگر دست به اختلال زدند و هدفشان به تعطیل کشاندن کنفرانس بود، با وجودی که مسئولان کنفرانس تلاش فراوان کردند که معترضان را ساکت کنند ولی موفق نشدند. از آنجا که آنها برگزارکننده کنفرانس را به نفع ایران و جمهوری اسلامی و به زیان خود می دیدند، سعی داشتند به هر قیمتی که شده جلسه را به هم بزنند و در مقابل مسئولان کنفرانس و ما ایرانیان نیز سعی می کردیم آنها موفق نشوند و جلسه را ادامه بدهیم که سر انجام در روز سوم با دعوت کارتی از افراد جلسات به آرامی برگزار شد.

بنابر این با توجه به شناخته شده بودن بنیاد هانریش بل و خانه فرهنگهای جهان و اهدافی که شفاها برای کنفرانس اعلان کرده بودند، دلیلی بر شرکت نکردن نبوده است و به هرحال ما با نیت خیر و خدمت عازم آلمان شدیم و حوادثی که آنجا اتفاق افتاد هرگز قابل پیش بینی نبود. وقتی ابتداءً به اوج رسید جلسه را ترک کردیم. هر چند بنده شخصا صحنههای غیر اخلاقی را در آن لحظه ندیدم و بعد از دیگران شنیدم و مدتی پس از آن در فیلم دیدم. اگر آقایان مدعی هستند توطئه و نقشهای در کار بوده است اولاً باید به صورت مستند روشن شود که تاکنون لافاقل برای بنده روشن نشده است و ثانیاً بنده از این موضوع اطلاعی نداشتیم و ندارم و در این صورت [یعنی حتی در صورت اثبات چنین موضوعی] ما قربانی شده ایم، در آنجا مورد سخت-ترین تهمتها و توهینها قرار گرفتیم، در این جا هم درست همان نوع اتهامات را دریافت کردیم و اکنون عنوان محارب و مفسد فیالارض پیدا کرده ایم. این را میگویند عین عدالت!

اما سخنرانیهایی که در کنفرانس ایراد کردهام در اختیار شماست و در همه جا منتشر شده است و در باره هر قسمت آنها توضیحات کافی در بازجوییها دادهام. آن مطالب، درست یا نادرست، عقاید شخصی بنده بوده و نه با معیارهای قانونی جرم بوده و نه با معیارهای شرعی خلاف شرع و در

ایران هم بارها همان مطالب را عیناً و یا مضموناً گفته و نوشته‌ام. اگر بنا باشد به گفته آقای رئیس جمهور [منظور خاتمی است] و قانون اساسی، آزادی با آزادی مخالف توصیف شود، بنده هم نظریاتی اظهار کرده‌ام که برخی از آنها با نظریات بعضی از جناحها و با تنظیم کنندگان کیفرخواست سازگاری نداشته است.

اما این که شرکت در کنفرانس برلین و ایراد چند سخنرانی کوتاه را «مبارزه» و «افساد فیالارض» و اقدام علیه امنیت کشور» دانسته اند، براستی شگفت‌انگیز و تأسف‌آور است. با چه کسی مبارزه کرده ایم؟ چه فساد را مرتکب شده‌ایم؟ کدام گفته یا عمل ما اقدام علیه امنیت کشور بوده است؟ آیا استفاده از یک عنوان کلی و مبهم و انطباق آن در باره هر کسی که نمی‌پسندیم اسلامی و عادلانه است؟ چگونه است که حرف ما چند نفر در حضور حداکثر دو هزار نفر و یا شعارهای تند علیه جمهوری اسلامی به‌وسیله صد نفر، آن هم در خارج از کشور، اقدام علیه امنیت کشور است اما بخش آن شعارها از تلویزیون جمهوری اسلامی و چاپ تمامی آن شعارها در کتاب و انتشار آن در سطح کشور اقدام علیه امنیت کشور نیست؟ [6] به هر حال ما کدام امنیت را به خطر انداختیم؟

آخرین سخن این که در کیفرخواست ادعا شده است که بنده با علم به ماهیت گردانندگان کنفرانس و اهداف ضد ایرانی آنان شرکت کرده‌ام که این ادعا هم مانند دیگر ادعاها خلاف است. اگر در گزارش خاطرات سفر برلین برخی را معرفی کرده ام، بر اساس اطلاعاتی بود که در آنجا کسب کرده بودم. آقای رستمخانی را یک بار [در ایران] دیدم و آقای صدر را یک بار در سفارت آلمان دیدم که مدارک لازم را برای ویزا به ایشان دادم. حزب سبزها هم تا چندین پیش مخالف رابطه با ایران بود ولی پس از اکثریت یافتن در دولت به رهبری وزیر خارجه فعلی آن [یوشکا فیشر] طرفدار بهبود رابطه با ایرانند. همینجا بودند که آقای خاتمی را به آلمان بردند و استقبال شایانی از وی کردند که این نکات هیچ کدام مورد توجه ریاست محترم دادسرا قرار نگرفته است. [7]

پاسخ به اتهام سوم

«فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب به منظور تشویش اذهان عمومی از طریق سخنرانی، نوشتن مقاله و مصاحبه با نشریات و رادیوهای بیگانه (موضوع مواد 500 و 698 قانون مجازات اسلامی)»

در این ارتباط توضیحاتی را لازم میدانم. بنده به عنوان یک نویسنده و منتقد اجتماعی و سیاسی در طول 30 سال و از جمله در دوران پس از انقلاب و بیشتر در این سه سال اخیر، صدها سخنرانی و مقاله و مصاحبه با رسانهها داشته و در باره مسائل مختلف اظهار نظر کرده‌ام و در واقع از حق الهی و قانونی خود استفاده کرده و در عین حال کوشش کرده‌ام از موازین اخلاقی و دینی و قانونی خارج نشوم.

بدیهی است که مدعی عصمت در اندیشه و کلام نیستم و احتمالاً دچار اشتباهات شده باشم. اما روشن است که هر اشتباهی جرم نیست. اصولاً آزادی با امکان اختیار و انتخاب یعنی امکان دادن اشتباه به آدمیان معنی پیدا میکند. همان گونه که خداوند نیز این امکان را به انسان داده است. تا آنجا که طبق اصل نهم قانون اساسی نمیتوان حتی با وضع قانون جلو آزادیها را گرفت. البته آزادی مرز و شرایط و شروطی دارد که آن سلیقه‌های نیست و باید قانون مرزها را مشخص کرده باشد. در ماده 2 قانون مجازات اسلامی آمده است «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده جرم است». در اصل 169 قانون اساسی آمده است «هیچ فعل یا ترک فعل به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده جرم محسوب نمیشود» و قانون مطبوعات مصوب بهار سال 79 عطف بما سبق نمیشود. آنچه بنده تاکنون گفته و نوشته ام جرم نبوده و اگر چنین بود حداقل به‌وسیله شاکیان حرفهای مورد اعتراض با رسیدگی قرار میگرفت. مقالات مورد استناد [در کیفرخواست] در زمانی انتشار یافته‌اند که طبق قانون مطبوعات آن زمان فقط مدیر مسئول مسئول بوده [8] و آن روزنامهها هم جملگی تعطیل شده و بعضی از مدیرانشان در زندانند. و جالب این که در روزنامه‌ها و نشریات محاکمه شده [در این سالها] حتی یک مورد مقاله بنده مورد اتهام و اعتراض نبوده است. و تازه اگر هم بنا باشد به مقالات مطبوعاتی رسیدگی شود، طبق صریح قانون آن موقع [یعنی قانون مطبوعات پیش از سال 79] و قانون اساسی، این در اختیار دادگاه مطبوعات در محاکم دادگستری است.

نکته مهم و در خور توجه این است که تنظیم کنندگان کیفرخواست ادعا کرده اند که گفته‌ها و نوشته‌های بنده علیه نظام جمهوری اسلامی و به منظور تشویش اذهان عمومی بوده است. ادعای شگفتی است! کدام گفته و نوشته بنده تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی بوده است؟ اگر مخالف کل نظام هستم چرا حاضر در چهار چوب قوانین آن فعالیت کنم و یا در انتخابات شرکت میکنم و یا از رئیس جمهور و دولت حمایت میکنم و به اصطلاح رایج چرا مدافع اصلاحاتم؟ میتوان همزمان هم اصلاح طلب بود و هم برانداز؟ گویا مفاهیم معانی واقعی خود را از دست داده اند، آنچه گفته و نوشته ام، اعم از این که تحلیل‌های بنده درست باشد یا نادرست، نه قصد تبلیغ برضد نظام بوده و نه منظور تشویش اذهان عمومی. لذا عنصر معنوی جرم (حتی اگر جرمی هم روی داده باشد) وجود ندارد. واقعا انگیزه و قصد و منظور مورد ادعا از کجا حاصل شده است؟ آیا این عادلانه است که هر سخنی را که نمی‌پسندیم، عمل مجرمانه بدانیم و با نیت خوانی افراد را محاکمه کنیم؟ متأسفانه بخش عمده بازجویی‌ها که مواردی از آنها در کیفرخواست هم آمده مصداق کامل نقضتینش عقاید بوده است که طبق صریح قانون اساسی جرم است. [9] حتی کار به جایی رسید که از مقالات دایره المعارفی بنده هم ایراد گرفته شد. [10]

اما شگفت است که در ارتباط با گفته‌ها و نوشته‌های من به ماده 500 قانون مجازات اسلامی استناد شده است که میگوید «هر کس علیه نظام اسلامی یا به نفع گروهها و سازمانهای مخالف به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید به حبس از 3 ماه تا یک سال محکوم خواهد شد». گفتم که نه برضد نظام تبلیغ کرده‌ام و نه چنین قصدی داشته‌ام و در هیچ یک از گفته‌ها و نوشته‌های بنده نیز به نفع هیچ گروه غیر قانونی مطلبی وجود ندارد.

آنچه گفته شد کلیاتی بود در ارتباط با اتهام سوم. اکنون برای رفع هر گونه شبهه در مورد مطالب استنادی این قسمت توضیحاتی میدهم. در آغاز به سه جمله از سخنرانی کوتاه اینجانب در شب اول کنفرانس برلین اشاره شده است. متأسفانه در این جا هم اولاً با پیشداوریهای نادرست و سوء ظن با مطلب برخورد شده است و ثانیاً چند جمله را به صورت گزینشی از متن جدا کرده و آنها را نشر اکاذیب و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی شمرده است که هر دو کار نامطلوب است. در آن سخنان کوتاه که بارها در ایران هم چاپ شده است، تحلیلی مختصر از شرایط موجود ارائه داده و پیشرفت اصلاحات را یاد آوری کرده و آمادگی جامعه را برای نهادینه شدن دموکراسی تذکر داده و در آخر مواضع بر سر راه اصلاحات را به کوتاهی بر شمرده‌ام و نتیجه گیری کرده‌ام که «به هر حال به گمان من چشم انداز آینده ملت روشن است و چیزی که بیش از هر چیز مایه امیدواری است که این بار دموکراسی به صورت تدریجی و در متن یک کنش ملی و مردمی به پیش میرود». انصافاً آیا این تبلیغ علیه نظام است یا تبلیغ به نفع نظام؟ آیا در یک کنفرانس عمومی در خارج از کشور که اکثریت آن را به هر حال مخالفان نظام (برانداز یا غیر برانداز) تشکیل میدهند، منطقیتر از این میتوان از اصلاحات و نظام دفاع کرد؟ این که گفته‌ام «به‌ویژه همگان به این نتیجه رسیده اند که راه حذف و راه خشونت و استبداد در هر شکل حتی زیر پوشش دین و یا انقلابیگری و یا چپ‌نمایی را نفی میکند»، اولاً مؤید بهبود اوضاع در ایران است و لذا نقطه قدرت را بیان کرده ام و ثانیاً جملات «انقلابیگری» یا چپ‌نمایی تعریضی است به گروههای اوباش و اخلاکگر که علیه ما شعار میدادند و ثالثاً آیا در ایران خشونت وجود ندارد؟ و آیا از استبداد به نام دین دفاع نمیشود؟ آیا رئیس جمهور [همین نظام] به چه کسی لقب «نورسین خشونت» داده است؟ [11] آیا در ایران قربانیان خشونت وجود ندارند؟ پس قتل‌های معروف زنجیرهای و حملات مداوم به افراد و سخنرانیها چیست؟ حداقل خود من بارها به‌وسیله گروههای موسوم به «امت حزب الله» مورد حمله واقع شده و حتی کتک خورده‌ام. حتی این که گفته‌ام

گروه‌های اسلامی یا حتی مراجع تقلید مورد ستم و خشونت واقع شده اند درست است و از آن دفاع می‌کنم. [12] پس هیچ یک از این مطالب نشر اکاذیب نیست. اکاذیب هم باشد، علیه نظام نیست، علیه خشونت طلبان است. و این که گفته شده ما و دوستانمان مستمعین (یعنی همان گروه اخلاقی) را تبلور نظام دموکراتیک دانستیم، مقصود مخالفان اصلاحات است که پیش بینی کردم پس از انتخابات 29 بهمن کار شکنی می‌کنند. که اتفاقا پیش بینی واقع بینانه‌ای بود. به هرحال اینجانب در آن تحلیل با درک تاریخی و شناخت شرایط، معتقدم که «عمر تاریخی تمامی استبدادگران در ایران برای همیشه به سر آمده است» و این البته از دستاوردهای مهم انقلاب عزیز و عظیم اسلامی بوده که روند تکاملی خود را طی می‌کند.

در باره خمیر شدن کتاب شهید مطهری چون عنوان جداگانه دارد، جداگانه توضیح خواهم داد.

در مورد جمله «نظام چندان عادت به قانون و قانونگرایی ندارد و در طول این 18 سال هم اگر قانونی مطرح بوده در واقع به نفع یک گروه خاص مصادره شده بود . . .»، باید بگویم که اولاً هنوز هم بر همین عقیده‌ها و میتوانم در صورت لزوم شواهد متعددی ارائه بدهم و ثالثاً فرضاً خلاف باشد، چرا جرم؟ اگر یک شهروند نتواند نظر خود را بگوید پس آزادی عقیده و بیان یعنی چه؟

در مورد ماجراهای قتلها نیز باید گفت: اولاً تحلیل و تفسیر خود را بر اساس اطلاعات محدود خود بیان کرده‌ام و این حق هر کسی است و ثانیاً تحلیل خود را با احتمال و با به کار بردن جملاتی چون «بیشتر صاحب نظران بر این اعتقادند» و یا «چنان که از روز اول شایع بود» و یا «ضمناً برخی قتلهایی که در گذشته اتفاق . . .»، ارائه داده‌ام و لذا قاطع سخن نگفتم و ثالثاً هیچ اتهامی را مستقیماً متوجه هیچ شخصیت حقیقی یا حقوقی نکرده‌ام و رابعاً هنوز متهمان پرونده قتل‌ها محاکمه نشده و هنوز اسرار پشت پرده قتل‌ها آشکار نشده است تا شما ادعا کنید گفته‌های من کذب است، حداقل باید در انتظار قضاوت تاریخ و آشکار شدن حقایق نشست.

پاسخ به اتهام چهارم

پیش از هر چیز اشاره بکنم به برخی پیشداوریه‌ها یا به واقع اتهامات کیفرخواست علیه بنده. فرموده اند «متمم پرونده با دیگر دوستان و همفکرانش به این نتیجه رسیدند که تا زمانی که امام و فرهنگ امام در این کشور حاکم است اینان نمیتوانند به اهداف شوم خود برسند . . .». من فقط می‌راسم وجداناً با معیارهای اسلامی و قانونی چگونه ثابت شده است که بنده برای رسیدن به هدف شوم خود که معلوم نیست چیست، میخواهم امام و فرهنگ امام را در این کشور ریشه کن کنم؟ در این مورد از خود دفاع نمی‌کنم ولی امیدوارم مدعی بتواند در محکمه الهی از این انتساب دفاع کند.

اما ماجرای خمیر شدن صد هزار نسخه کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» شهید مطهری. چند نکته در این مورد قابل تذکر است: اولاً بنده، چنان که در متن کیفرخواست هم عیناً آمده است، گفته‌ام «خمیر شد» و لذا فعل به امام یا شخص معینی نسبت داده نشده و لذا مدعای مدعی درست نیست که «متمم بالصرح امر غیر واقعی را به امام نسبت میدهد» و ثانیاً داستان ارجاع تصمیم‌گیری در باره آن کتاب از سوی امام به آقایان مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، و هاشمی رفسنجانی، هنوز هم فکر می‌کنم درست است و مشهور است و در برخی از مطبوعات هم نوشتند و من اکنون سندی در دست ندارم که ارائه دهم ولی در بازجویی هم گفتم راه اثبات آن آسان است یا فرصت داده شود خودم اسناد را به دست آورم و یا از یکی از سه تن از آقایان استعلام شود و یا از ناشر آن (صدرا یا حکمت) استفسار شود. ثالثاً حداقل بر فرض نادرست بودن، هنگام گفتن مطلب در درستی آن تردید نداشتم. به هرحال اگر خلاقی گفته شده ضمن پوزش خواهی مجازات قانونی را می‌پذیرم. [13]

اما این که گفته شده در جمهوری اسلامی سانسور وجود دارد، واقعیتی است غیر قابل انکار که در گذشته بوده و هنوز هم وجود دارد. نمونه‌اش بستن به قول معروف فلهاک مطبوعات و یا سانسور کتاب که داستان دردناکی است. ولی در هیچ کجا سانسور برخلاف کیفرخواست مستقیماً به امام نسبت نداده ام.

و اما این جمله که گفته‌ام « . . . از اول خط امام در زمان خود چندان واضح و روشن نبود بهخاطر این که در طول ده سال ایشان در مقاطع و شرایط مختلف مواضع مختلف داشته و حتی سخنان متضاد گفتند . . .». فکر نمی‌کنم حرف خلاقی گفته باشم. قطعاً امام در طول عمرشان یا در طول ده سال آخر اظهار نظره‌های مختلفی به مقتضای شرایط و یا بنا به علم روز اظهار کرده اند که چه بسا مکمل هم بوده یا در تعارض هم باشند و این یک امر طبیعی است. در کلام تمامی انسانها حتی کلام خدا و پیامبران و امامان نیز «شان نزول» وجود دارد. این که امروز گروه‌های مختلف خود را خط امامی خالص میدانند و با هم درگیرند و حتی همدیگر را منحرف میدانند، ناشی از چیست؟ اگر از فرصت طلبیها بگذریم و سوء استفاده‌ها را نادیده بگیریم، قطعاً یکی از علل اختلاف این است که هر کدام از این گروه‌ها به جمله یا جملاتی از امام استناد میکنند و ظاهراً هم همه درست می‌گویند. راستی این همه اختلافات بنیادی خط امامیها چگونه تحلیل میشود؟

به هرحال ولو این که تحلیل بنده غلط باشد، باز جرم نیست و خدای ناکرده نه توهین کرده ام و نه تهمت زده‌ام. حداکثر نظری است که شما درست نمیدانید.

پاسخ به اتهام پنجم

هتک حیثیت روحانیت و ارتکاب اعمال خلاف شأن.

هر چند در متن کیفرخواست تمامی «اقدامات اشاره شده در متن کیفرخواست» را «هتک حیثیت روحانیت و انجام اعمال خلاف شئون روحانیت» دانسته‌اند اما جالب است آنچه که در کیفرخواست آمده از جنس «گفتار» و «عقیده» است نه «اعمال». راستی کدام عمل بنده در طول 33 سال معمم بودن خلاف شئون روحانیت بوده است؟ نمی‌گویم خلاقی نکرده‌ام اما خدای را شاکرم که در طول 33 سال در مجموع نه تنها کردار و رفتارم موجب هتک و وهن روحانیت نبوده بلکه در حد خود موجب اعتبار روحانیت و موجب خوشبینی مردم به‌ویژه جوانان به دین و روحانیت بوده است [14] و اگر هم شما مرا محکوم کنید پیش وجدان خود و خدای خود شرمنده و محکوم نیستم. فکر می‌کنم هر کس که مرا میشناسد و در ارتباط با من بوده این واقعیت را گواهی دهد. حتی پرونده قطور من که روی میز شماسنت نیز گواه این امر است (پرونده من 9 جلد بود). اما در مورد ماجرای کنفرانس برلین که نوشته‌اند «با شرکت در کنفرانس کذابی در حالی که سخن می‌گوید و یا آن در مجلس نشسته است افرادی از زن و مرد لخت و عور شده و برقصند و ایشان شاهد آن باشد حتی به‌خود اجازه ترک کنفرانس را نیز ندهد».

متأسفانه وارونه نمایی تأسف آوری صورت گرفته است. طوری در سیمای جمهوری اسلامی و نیز در کیفرخواست وانمود شده که گویا برلین مجلس بزمی بوده و بنده عالماً و عامداً در آن شرکت کرده‌ام. داستان آن را همه میدانند و در فیلم کامل نیز قابل رؤیت است. اقدامات زشت یک زن و مرد فاسد اولاً چند دقیقه بیشتر نبوده و این در مقایسه با 16 ساعت کنفرانس قابل توجه نیست و ثانیاً چنان که بنده در خاطراتم نوشته‌ام و دیگر افراد هم میتوانند شهادت بدهند شخصاً در آن جلسه هیچ یک از صحنه‌ها را ندیده‌ام [چرا که من در حال فرانت مقاله بودم] و ثالثاً به محض اطلاع (البته با تذکر دیگران) همگی جلسه را ترک کردیم. به هرحال بزرگ نمایی یک صحنه زشت و تعمیم آن به زندگی یک انسان نه اخلاقی است و نه اسلامی و نه مضفانه. بزرگ نمایی تا آنجا است که حتی یک شعر مربوط به عصرمشروطه را، که به عنوان نمک سخن گفته-ام، نیز سندن جرم ذکر شده است! از قضا به شهادت حاضران در کنفرانس حضور بنده در همان کنفرانس برلین موجب خوشبینی به روحانیت بود. میتوانی به اظهار نظر برخی از افراد در کتاب کنفرانس برلین مراجعه کنید.

اما در کنار یک زن بی حجاب نشستن در رادیو و برنامه اجرا کردن مربوط است به سال 58 در رادیو نه در سالهای اخیر [و در آن زمان هنوز حجاب اجباری نشده بود. گرچه کنار بی حجاب نشستن نه جرم است و نه خلاف شرع]. اما در مورد استفاده از ماده 43 آئین نامه داسراها و دادگاههای ویژه روحانیت، باید گفت که فعلا موضوعا منتفی است چرا که دو روز پس از بازداشت لباس روحانی بهوسیله داسرا از این جانب گرفته شد در حالی که همان ماده میگوید «دادگاه مجرمینی را که صلاحیت پوشیدن لباس روحانیت را ندارند به خلع لباس محکوم میکند» و من در آن زمان متهم بودم نه مجرم. برخلاف معمول بنده با لباس زندان به داسرا آورده می شوم.

[1]. محض اطلاع و یادآوری عرض می کنم که جلسه دادگاه بدون اطلاع قبلی من و با یک مقدمه چینی احتمالا حساب شده و غیر علنی تشکیل شد و در واقع من در برابر عمل انجام شده ای قرار گرفته و در شرایط نامساعد و بدون آمادگی لازم مجبور شدم در دادگاه شرکت کنم و از خود دفاع نمایم. وکیل تسخیری من آقای عباس بزرگر نیز صبح همان روز (شاید هم روز قبل) از برگزاری دادگاه اطلاع یافته بود. گفتم که متنی را آماده کرده بودم که در آن روز، که برای ملاقات با خانواده ام مرا از زندان به داسرا آورده بودند، این متن را به عنوان یک متن مشورتی با وکیل در میان بگذارم. در دادگاه از ناچاری همان متن را خواندم و در برخی جاها نیز توضیحات مختصری به طور شفاهی دادم. این که ملاحظه می کنید طبق روال معمول لایحه خطاب ندارد به این دلیل است. نیز گفتم متن کیفرخواست را در اختیار من قرار نداده بودند و از این رو در متن دفاعیه به مطالب و نسبت های مطرح شده هیچ اشاره ای مستقیم نشده است. عمدتا به حافظه و به کلیات بسنده شده است. ضمن این که قرار شده بود من در کلیات صحبت کنم و بیشتر به موضوعات فکری و نظری بپردازم و کبل به مستندات قانونی و حقوقی نکیه و دفاع کند. بگویم که در زندان نیز هیچ متن حقوقی و قانونی و یا فقهی و دینی در اختیارم نبود تا از آنها استفاده کنم. استفاده از برخی موارد قانونی نیز به کمک وکیل بوده است. ضمنا از آنجا که متن پیش نویس بوده و از نظر ویرایشی دچار اشکالاتی بود، در تایپ کمی اصلاح کرده و تا حدودی از اشکالات و ابهامات خارج کرده ام. در عین حال اگر کلمه و یا جمله ای افزوده شده در قلاب نهاده ام تا اصالت متن حفظ شده باشد.

[2]. قابل ذکر است که این مدعا درست است اما مربوط می شود به گذشته نه نظریه متأخر. اما ناچار از گذشته هزینه کرده ام.

[3]. گرچه آن زمان نمی دانستم اما بعدا روشن شد که آیت الله خمینی هم در سال 58 گفته طالقانی را تأیید کرده است. در جای خود بدان اشاره خواهم کرد.

[4]. در بازجویی ها چند بار بازجو درباره شرکت من در این جلسه به عنوان یک اتهام برسید و من هم اصل ماجرا را به گونه ای که گفته شد (البته با تفصیل بیشتر) بازگفتم. اما او اصرار داشت که این برنامه مربوط به فدائیان خلق بوده و شما هم می دانستید و شرکت کرده اید و طبعاً می خواست نتیجه بگیرد که مرتکب جرم شده ام. یک بار بحث شفاهی داغ شد. از او اصرار و از من انکار. او گفت سبحانی (مهندس عزت الله سبحانی) اعتراف کرده که چنین بوده است. گفتم یقین دارم که سبحانی دروغ نمی گوید اما ایشان هرچه گفته به من ربطی ندارد، آنچه واقعیت دارد همین است که گفتم. دیدم همچنان اصرار دارد که این اتهام بزرگ! را مسلم بگیرد و مرا وادار به اعتراف به آن کند. گفتم: بین آقای ستوده کلام! من به شما دروغ نمی گویم، اما بگذار سخنی به شما بگویم تا ماجرا تمام شود. بعد گفتم: اگر این جلسه از سوی سازمان فدائیان هم بود، من اشکالی نمی دیم که در آن شرکت کنم. لحظه ای نگاهی به من کرد. برق از چشمانش جهید و با شگفتی همراه با خوشحالی پرسید: چرا؟! گفتم: برای این که فدائیان اکثریت هرگز مسلح نبوده و هرگز در مقام براندازی جمهوری اسلامی هم نبودند و لذا غیر قانونی نبودند و نیستند تا شرکت در جلسه سخنرانی آنها جرم باشد. گویا به پیروی بزرگی رسیده کاغذ بازجویی را با شتاب برداشت و همین موضوع را به صورت مکتوب پرسید و گذاشت جلو من تا جواب بنویسم. من هم به تفصیل با استناد به اصولی از قانون اساسی از جمله اصل نهم همان گفته شفاهی را نوشتم. برداشت و خواند. نگاهی چون نگاه عاقل اندر سفیه به من کرد و ملامتگرانه گفت: آقای اشکوری! شما از فدائیان خلق هم دفاع می کنید؟! گفتم: خیر، من از قانون اساسی جمهوری اسلامی دفاع می کنم. طبق همین قانون اساسی اصل بر آزادی است و هر فرد یا گروهی که در چهارچوب قانون فعالیت سیاسی و غیر سیاسی بکند، قانونی است ولو با حکومت و حاکمان مخالف باشد. به هر حال فدایی بودن که به من نمی چسبد. سری تکان داد و ماجرا تمام شد. در عین حال همان اتهام را در کیفرخواست آورده و در دادگاه هم مطرح شده است.

[5]. قابل ذکر است که ما (یعنی من و دیگر متهمان کنفرانس برلین) در حالی برای دفاع از تصمیم درست مان در شرکت کنفرانس تلاش می کردیم که در واقع بر مجرم بودنمان مهر تأیید می نهاد. زیرا که جرم اصلی که آقایان را به شدت خشمگین و زخمی کرده بود همین بود که می خواستیم به خارجی ها و آلمانی ها نشان دهیم اصلاحات در ایران موفق بوده و در نظام تغییرات دموکراتیک رخ داده و یا در حال رخ دادن است. این از نظر آقایان جرم بزرگی بود. بقیه هم بهانه و داستانسرایبی بود. بعدا در این زمینه باز هم خواهم گفت.

[6]. اشاره است به کتابی با عنوان «کنفرانس برلین: خدمت یا خیانت» که در همان دو ماه اول (بهار 79) با کوشش دکریایی (نام کوچک را الان به یاد نمی آورم) با مجوز وزارت ارشاد در تهران در تیراز زیاد انتشار یافت. در این کتاب گزارش کاملی از آغاز تا پایان کنفرانس و نیز حواشی آن و نیز تمام سخنرانی های اصلی و برخی مصاحبه های افراد از جمله من آمده است.

[7]. آقای خاتمی قرار بود در اردیبهشت ماه به آلمان سفر کند اما به دلیل حادثه جنجالی کنفرانس برلین سفر به تأخیر افتاد و در تیرماه سفر انجام شد و آلمانی ها نیز به گسترده از رئیس جمهور ایران استقبال کردند.

[8]. اشاره است به قانون مطبوعات مجلس پنجم که در بهار سال 79 تصویب شد و هدف و مواد آن هر چه تنگ تر کردن فضای آزادی بیان و قلم و در مقابل اعمال محدودیت هرچه بیشتر بر ضد مطبوعات و نویسندگان و روزنامه نگاران و ارباب جراید بود. این قانون در واقع برای بسته تر کردن دست مجلس ششم برای بسط آزادی های فکری و مطبوعاتی بود که در روزهای پایان مجلس پنجم که در آن محافظه کاران اکثریت داشتند به تصویب رسید. از این رو مجلس ششم در تابستان 79 در نخستین گام خود تلاش کرد این کودتای پارلمانی را خنثی کند که با فرمان رهبری تحت عنوان حکم حکومتی مواجه شد. داستان آن را همه به یاد دارند.

[9]. گفتمی این که در دادگاه دوم وقتی من همین موضوع را مطرح و به تفتیش عقاید اعتراض کردم آقای رازینی فاضی دادگاه با افتخار گفت ما اینجا نشسته ایم که تفتیش عقاید کنیم! در جای خود توضیح خواهم داد.

[10]. اشاره است به یک ماجرا در بازجویی. یک بار آقای ستوده کلام بدون مقدمه به من گفت که: آقای اشکوری! شهید بهشتی مبارز و انقلابی نبود؟ لحظه ای درنگ کردم تا بفهمم چه می گوید و منظورش چیست. گفتم: چرا ایشان بالاخره در دوران انقلاب از رهبران انقلاب بود. گفت: پس چرا گفته اید ایشان انقلابی نبود؟ گفتم: کجا؟ چند خطی از یک مقاله من را خواند. متوجه شدم که ماجرا چیست.

وقتی من در سال 70 به عنوان ویراستار به دایره المعارف تشیع رفتم و همکار دوستان با فضیلتی چون احمد صدر حاج سیدجوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی شدم، مقالات جلد سوم زیر چاپ بود. من تمام مقالات را بررسی کردم. دیدم برخی مقالات آمده چاپ ضعیف اند و اعتبار لازم علمی را ندارند. پیشنهاد کردم مقالات مجددا نوشته شوند. از جمله در حرف «ب» مدخل با هنر و بهشتی را ضعیف تشخیص دادم و اصرار کردم حتما باید این دو مقاله مجددا نوشته شوند. اما نویسنده ای که این دو مدخل را بار دیگر بنویسد نبود. در نهایت عنوان باهنر را با تغییراتی تقویت کردم ولی مقاله بهشتی اصلا قابل قبول نبود. چون کسی برای نگارش آن یافت نشد، خودم ناچار مقاله را نوشتم. با توجه به این نکته که می دانستم روی من حساسیت هست و ممکن است از هر جمله من تفسیر دیگری بشود، تلاش کردم به گونه ای بنویسم که موجب بهانه جویی و سوء برداشت نشود. مدتی پس از چاپ و انتشار جلد سوم دایره المعارف تشیع، یک بار روزنامه جمهوری اسلامی مقاله تند در نقد آن نوشته من و در واقع علیه من

نوشت. در مدخل «بهشتی» گفته شده بود بهشتی در دهه چهل و پنجاه به صورت جدی و پرشور وارد مبارزه نبود. ایشان در آن زمان بیشتر به کارهای فرهنگی اهتمام می کرد. حتی ایشان با همکاری برخی از روحانیان دیگر (علی گلزاده غفوری، محمد جواد باهنر و رضا برقعی) کتاب تعلیمات دینی آموزش و پرورش دولتی را نوشته بودند. بهشتی در سال انقلاب بود که وارد مبارزات حاد انقلابی شد و پس از آن در تأسیس نظام جدید نقش مهمی داشت (نقل به مضمون). در نقد نوشته روزنامه جمهوری اسلامی این شد برای من اتهام و جرم که چرا گفته ام بهشتی در گذشته خیلی مبارز و انقلاب نبوده و چرا با وزارت آموزش رژیم شاه همکاری کرده است (بگذریم که چنین تعبیری هم به کار نرفته بود). حال پس از سالها بازجوی دادگاه ویژه روحانیت همان نوشته روزنامه ولایی و خط امامی را عینا می خواند و از من می خواست توضیح بدهم که چرا چنین گفته ام. پس از گفتگو و جدل مفصل گفتم فرض کنید من گفته باشم ایشان اصلا هیچ وقت مبارز نبوده آیا مرتکب جرم شده ام؟ یعنی گفتن این واقعیت غیر قابل انکار تاریخی جرم تلقی می شود؟ جالب است بازجو عکس بهشتی را نشان می داد که مربوط می شد به چند روز بازداشتش در سال 42 که با شماره آویخته زندان عکس انداخته بودند و آن را شاهدی بر انقلابی بودن ایشان می دانست و به استناد آن مرا مجرم قلمداد می کرد. اما از قضای روزگار ده سال بعد تمام اعضای خانواده همین «شهید مظلوم بهشتی» یکسره اهله فتنه شده و از سران فتنه هم شده و بر ضد نظام و انقلاب و اسلام توطئه می کنند و فرزند ایشان زندانی می شود! فاعتروا یا اولی الابصار!

[11]. اشارتی است به سخنان خاتمی در مورد مصباح یزدی. ایشان مصباح را تقدیس کننده خشونت خوانده بود. قابل ذکر است که من برای دفاع از خودم و در واقع برای نجات از مرگ به سخنان کسی استناد می کردم که به واقع از نظر آقایان مجرم اصلی او بود. چرا که او بود که با گفتارها و رفتارهایش موجب گسترش آزادی ها و تعمیق اندیشه ها شده و این همه برای اقتدارگرایان دردسر آفریده بود. حالا خشم آشکار حاکمان را علیه خاتمی و دستاوردهای دوران زمامداری اش را می بینیم.

[12]. در کنفرانس برلین گفته بودم که ستمی که بر علما و مراجع دینی در این بیست سال رفته در طول تاریخ علما و مرجعیت سابقه نداشته است. قابل ذکر این که در دادگاه آقای سلیمی پس از خواندن جمله من پرسید: شما این را گفته اید؟ گفتم: بله. اما شگفت این که ایشان دیگر ادامه نداد.

[13]. یکی از داستانهای دردناک و رنج آور در بازجویی همین داستان خمیر شدن کتاب «مبانی اقتصاد اسلامی» مرحوم مطهری بود. ساعت ها وقت و اعصاب صرف جدال روی این موضوع شد. این در حالی بود که خود آقایان بهتر از من می دانستند که داستان حقیقت دارد و من خلاقی نگفته ام. اما هدف خرد کردن و شکستن و وادار کردن به اعتراف و اذعان به اشتباه بود تا در پی اعتراف به یک اشتباه به دهها مورد دیگر وادار شوم و هلم جراً. جالب است که، چنان که در متن هم آمده، گفتم اجازه دهید خودم بروم مدرک را پیدا کنم و بیاورم و یا از سه نفر دست اندکار، که هر سه زنده اند و حی و حاضر، استعلام کنید، اما تا پایان کار هیچ یک از پیشنهادات عملی را اجرا نکردند. دلیلش نیز روش ن بود. هدف آزار دادن و شسکتن بود نه کشف حقیقت.

[14]. گفتنی این که یک بار در بازجویی به همین مناسبت به آقای نکونام گفتم در این شرایط دین گریزی جوانان اگر هنوز گرایش به دین نشان می دهند به دلیل افکار و رفتار کسانی چون من است. گفتم: خیر! این گریز از دین نتیجه افکار شماهاست! گفتم: ماها مثلا کی؟ گفتم: شما و سروش! بحث طولانی شد و در ادامه بحث از شکل بازجویی خارج شد و به درد دل تبدیل شد. ایشان حتی فراتر رفت و از فساد روحانیت یاد کرد. گفتم: آقای نکونام! من که خیلی با روحانیون سر و کار ندارم، شما که در دادگاه ویژه روحانیت سمت دارید و با روحانیون خلافکار سر و کار دارید، بفرمایید آخوندهای امروز خلافکارتر و فاسدترند یا پیش از انقلاب؟ گفتم: الان. گفتم: این انبوه روحانیون خلافکار هم از طریق دکتر سروش خلافکار شده اند؟ این سروش چه نفوذ و قدرتی دارد که این همه در روحانیون اثر می گذارد؟ سکوت کرد و بحث تمام شد.

*نظرات وارده در یادداشت ها لزوما دیدگاه جرس نیست.

↑ بازگشت به بالا

چاپ این مطلب

ارسال این مطلب برای یک دوست



Like 5

Share

G+

Share

Tweet

ارسال به :

نظرات

ارسال نظر

<input type="text"/>	نام
<input type="text"/>	ایمیل
<input type="text" value="http://"/>	وب سایت
<input type="text"/>	نظر

مشخصات فردی من را به خاطر داشته باش

ارسال نظر

*نظرات حاوی کلمات و عبارات رکبک و غیر اخلاقی و همچنین توهین و افترا منتشر نخواهد شد .
**از نوشتن نظر خود به صورت فینگلیش خودداری نمایید.
***از اینجا فینگلیش را به فارسی تبدیل کنید.

استفاده از مطالب سایت یا بخشی از آن با ذکر منبع بلامانع است.

تمام حقوق برای جنبش راه سبز (جرس) محفوظ است. © ۱۳۸۹

خانه | درباره ما | تماس با ما | آرشیو | کمک به ما | پیوندها